

می‌پنداشت که ماکس به خاطر عشقش به «پینکرتونیسیم»^۱ برای کار به لوبیانکا پیوسته است. لنین با استفاده از فرصت به گرمی به مرد جوان توصیه کرد که تحت نظارت رفیق جرژینسکی به کار پردازد.

ماکسیم در سال ۱۹۱۸ هنوز به خدمت جرژینسکی در نیامده بود، ولی به هر حال راهی که وی در پیش گرفته بود در جهت عکس راه پدرش بود. این وضعیت نمی‌توانست به درازا بکشد. لنین دست دراز شده گورکی را قاپید و آن را در دست خویش که گلوله فانی کاپلان نتوانسته بود در نیرویش برای محکم گرفتن سکآن حکومت خللی ایجاد کند، فشرد. تلگرام معروفی که بدان اشاره کردیم در ۳۱ اوت ۱۹۱۸ ارسال شده بود. ماریا آندرییوا که تا آن زمان دچار «بیکاری» بود به ریاست بخش تئاتر در شورای پتروگراد منصوب شد که تحت سرپرستی زینوویف ابرقدرت اداره می‌شد. ماریا در ۲۰ سپتامبر پله‌ای دیگر از نردبان ترقی را بالا رفت و عنوان رسمی کمیسر تئاتر و نمایشهای کمیساریای آموزش عمومی اتحاد کمونهای کار منطقه شمال را دریافت کرد. اگر این اصطلاحات نامأنوس دیوانسالاری شوروی را به زبان عادی ترجمه کنیم معنایش آن است که ماریا صاحب اختیار همه تئاترها و مؤسسات نمایشی منطقه پهناور پتروگراد شده بود که پنج شهرستان را در اطراف پایتخت پیشین شامل می‌شد. او دو دستگاه خودرو کاری نیز در اختیار داشت که بهتر از عناوین پرطمطراق از دامنه قدرت وی حکایت می‌کرد. مسلماً وی هر دو عنوانش را کاملاً مدیون لنین بود و نه مدیون زینوویف که از او و گورکی به شدت نفرت داشت.

گورکی نیز بیکار ننشسته بود. پیشنهاد او برای تأسیس انتشارات «ادبیات جهانی» بی‌درنگ پذیرفته و انتشارات راه‌اندازی شد. او مدیریت این مؤسسه را که تحت حمایت مالی سخاوتمندانه دولت شوروی قرار داشت، به عهده گرفت. گورکی همچنین سرپرستی کمیسیونها و کمیته‌های مختلفی را عهده‌دار شد که مأموریتشان رسانیدن کمکهای مادی - مالی، غذایی، درمانی - به روشنفکران تنگدست بود. هر آنچه تا اندکی قبل کمیسیون فرهنگی از عهده انجامش برنمی‌آمد، حالا با یک اشاره گورکی صورت می‌پذیرفت. در همان دوران بود که

۱. براساس نام نات پینکرتون، فهرمان رمانهای پلیسی آن زمان.

او به شوخی می‌گفت: «من خودم به تنهایی یک اداره هستم!» این جمله فقط در ظاهر شوخی بود. گورکی به تدریج به نوعی کمیسر فرهنگی (البته به صورت داوطلبانه) و واسطه‌ای بین حکومت و فرهنگ بدل شد که مورد پذیرش و قدردانی هر دو طرف - دست کم تصور خود وی چنین بود - قرار داشت.

گورکی برای آن که کسی نپندارد که آشتی او با لنین اقدامی از سرببی فکری یا منحصرأ احساسی و یا بدتر از همه حسابگرانه بوده است، بیانیه‌ای را در پراودا به چاپ رسانید که موجب شگفتی شد. وی در این بیانیه به تشریح «جهت‌گیری جدید» خود پرداخت و به توهماتى که هنوز در برخی اذهان نسبت به وی وجود داشت، کاملاً پایان بخشید. هیچ چیز دیگری به اندازه صراحت زننده این جمله از بیچارگی فکری مؤلف اندیشه‌های نابهنگام پرده برنمی‌دارد: «اگر نووایازین را شش ماه زودتر تعطیل کرده بودند، هم برای من بهتر بود هم برای انقلاب.»

این سخن زمانی ادا می‌شد که ترور سرخ در روسیه بیداد می‌کرد، زمانی که اسیران در پارکها و میادین شهرها تیرباران می‌شدند و شمار کسانی که فقط به جرم تعلق داشتن به طبقه «بورژوازی» اعدام می‌شدند طبق آمار رسمی شوروی به هزاران می‌رسید، زمانی که به گفته خود گورکی «حشرات موزی پرولتاریا را علیه روشنفکران [تحریک] می‌کردند.»

هیچ چیز نمی‌توانست انتشار چنین بیانیه‌ای را توجیه کند. کورگی همیشه آزادی بیان را در رأس همه چیز قرار می‌داد و مبارزه سرسختانه او برای دفاع از این آرمان تا اندک زمانی پیش از صدور بیانیه مذکور هم ادامه داشت. به این ترتیب تصمیم ناگهانی او برای ستایش از دهان‌بندی که بلشویکها بر مطبوعات مستقل زده بودند تنها می‌توانست از دگرگونی غیرعادی در روان وی ناشی شده باشد. او از آن پس مختار بود که هرگونه بیانیه‌ای را در هر موردی صادر کند، اما مطمئناً کسی، چه از بلشویکها چه از مخالفان آنها، حرفهای او را جدی نمی‌گرفت. چه کسی می‌توانست سوگند بخورد که او دوباره یکصدوهشتاد درجه چرخش نخواهد کرد و از اشتباه پیشینش به ابراز پشیمانی نخواهد پرداخت؟

مبارزه سه ساله فرهنگی گورکی را اشخاص گوناگونی توصیف کرده‌اند. در کتابهای خاطرات متعلق به این دوره آمده است که گورکی به اداره مؤسسه انتشاراتیش برای نشر بهترین دستاوردهای فرهنگ جهانی مشغول بود؛ انبوه ادیبان را گرد هم آورده بود و به یاری نیازمندان می‌شتافت: دانشمندان را از گرداب

تنگدستی بیرون می کشید و شاخه‌هایی از علم را که رو به نابودی بود حیات می بخشید؛ و بالاخره آن که برای کمک به مظلومان و زجردیدگان وارد میدان می شد.

با وجود این، من پرسشی را به یاد می آورم که بوریس زایتسف^۱، نویسنده مهاجر، در سال ۱۹۶۸ در پاریس برایم مطرح کرد. زایتسف که با گورکی در یک محفل ادبی عضو بودند و در اوایل قرن در مسکو با یکدیگر آشنا شده بودند، به من گفت: اگر مبارزه فرهنگی گورکی سزاوار همه این ستایشها بوده است - و نباید جز این بوده باشد - پس چرا خیلی از اشخاص محترم وی را با خشم بسیار محکوم می کردند؟ چرا دیگرانی که از روی ضعف این کمکها را پذیرفته بودند، هیچگاه این ضعف را بر خود نبخشودند؟ زایتسف برای پرسش خود پاسخی نداشت و به یافتن این پاسخ امیدوار هم نبود. اما پرسش وی جای تأمل داشت و اطلاعاتی که امروزه در اختیار ما قرار دارد با آنکه همه چیز را کاملاً روشن نمی کند اما دست کم مقدمات یک توضیح را فراهم آورده است.

به نظر می رسد که عمدتاً دو عامل موجب تحریک روشنفکرانی علیه گورکی می شد که وی برای دفاع از منافعشان چنان به خود زحمت می داد: عامل نخست لاس زدن او با حکومتی بود که روشنفکران از پذیرش بذل و بخششهایش احساس سرافکنندگی می کردند؛ عامل دوم نقش نجات دهنده‌ای بود که همه درها در برابرش گشوده می شد و گورکی با بی حیایی آن را به عهده گرفته بود. آنچه به چشم گورکی و مخصوصاً به چشم مورخان شوروی تخته پاره‌ای برای نجات غریق بود، برای روشنفکرانی که آن را دریافت می کردند حکم صدقه‌ای را داشت که از سر تحقیر و تنها در ازای وفاداری به حکومت، به ایشان اعطا می شد.

این امر که وضعیت دقیقاً همانگونه بوده که گفتیم یا قدری متفاوت بوده است، چندان اهمیت ندارد. مهم آن است که روشنفکران این کمکها را صدقه‌ای خفت آور می دانستند. احساسات و اصول فکری آنها در نظر گرفته نشده بود و چنین تلقی می شد که امر اساسی برای آنها ادامه حیات است و بس. بهایی که برای این ادامه حیات پرداخت می شد اهمیت زیادی نداشت. اما روشنفکران بی مناعتی که حاضر باشند در ازای رفاه خود سرافکنندگی را تحمل کنند دیگر

1. Boris zaitsev.

روشنفکر نیستند. باری، نیکوکاریهای گورکی نثار چنین روشنفکرانی می‌شد. به این ترتیب، وی می‌توانست پیش‌بینی کند که برخی از روشنفکران کمکها را رد خواهند کرد و برخی دیگر (احتمالاً اکثر آنها) آن را می‌پذیرند اما همراه با بیزاری و کراهت.

عاملی دیگر نیز در قضاوت روشنفکران نسبت به گورکی نقش داشت که به رغم اهمیت بسیارش گورکی به آن پی نبرده بود و حتی اگر خواسته بود نمی‌توانست به آن پی ببرد. در چشم نویسندگان، استادان، دانشمندان و هنرمندانی که بسته‌های «گورکی» (آرد، سیب‌زمینی، لباس، کفش...) را دریافت می‌کردند، وی بی‌هیچ علت خاصی ناگهان نقش نیکوکار بخشنده را به عهده گرفته بود. او تا همان چندی پیش نویسنده‌ای مانند آنها بود و بعد یک شبه به مقامی بلند رسیده بود و به عنوان نجات‌دهنده‌ای قدرقدرت به عالیترین و مهمترین نهادهای کشوری دسترسی داشت. به عقیده اغلب «نجات یافتگان» گورکی شیادی بود که با حقه‌بازی خود را با حکومت مرتبط ساخته بود. خلاصه، او یکی از کسانی به شمار می‌رفت که حکومت قانونی را سرنگون کرده بودند تا خود اختیارات آن را غصب کنند.

یک نویسنده مشهور روسی به نام دمیتری مرژکوفسکی^۱ که به پاریس مهاجرت کرده بود در سال ۱۹۲۰ به تلخی چنین می‌گفت: «گورکی مدعی است که فرهنگ روس را از وحشی‌گری بلشویکها نجات می‌دهد. من فریب خوردم و مدتی حرفش را باور کردم. اما پس از پی بردن به مفهوم «نجات» از نظر گورکی، از روسیه گریختم. من ترجیح می‌دادم دستگیر و تیرباران شوم تا آنکه به شیوه گورکی نجات یابم.

«گورکی به چه بهایی ما را «نجات» می‌دهد؟ به بهای خواری، نه خوار کردن عادی و ظاهری بلکه خواری درونی که زیرکانه و تقریباً نامحسوس صورت می‌گیرد. شاید خود او آگاه نیست که موجب پستی انسان‌ها می‌شود. او این عمل را «معصومانه» انجام می‌دهد. من برای ادامه حیات مجبور شده‌ام که صدقه‌هایی را از سایر بلشویکها بپذیرم اما نخواستم که آن را از گورکی دریافت کنم. «او مشتی چاپلوس و سورچران را به دور خود جمع کرده است؛ و اما

1. Dmitri Merejkovski.

سایرین، او حتی زحمت به عقب راندنشان را به خود نمی‌دهد بلکه به حال خود رهایشان می‌کند و آنها در حفره سیاه گرسنگی و سرما ناپدید می‌شوند. او می‌داند که در ازای یک قطعه نان و یک بسته هیزم می‌توان با انسانهایی که گرسنه‌اند و سردشان است همکاری کرد و او این کار را ماهرانه انجام می‌دهد.

«لنین حاکم مطلق‌العنان است و گورکی کشیش اعظم. لنین بر جسمها حکم می‌راند و گورکی بر روانها.

«گورکی «خیرخواه» ما است. باری، نه فقط من که همه نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان روس اگر طناب از گردنشان گشوده شود همراه من خواهند گفت: لعنت بر نیکوکاریهای گورکی! گورکی انسان خوبی نیست، او از همه بلشویکها و از لنین و تروتسکی هم بدتر است. زیرا آنها جسمها را می‌کشند و گورکی روانها را تیرباران می‌کند.»

البته نباید از نظر دور داشت که این هجونامه آکنده از خشم را شخصی نوشته است که نفرتش را از گورکی هیچ‌گاه پنهان نمی‌ساخت. «بدکاریهای» گورکی مستحق چنان ناسزاهایی نبوده است. در حقیقت، گورکی گذشته از حسابگریهای روشنفکرانه‌اش که اغلب به شکلی ناشیانه بروز می‌یافت، کمکهایی راستین برای همکاران تنگدستش فراهم می‌کرد و قصد نداشت آنها را با گرسنگی و سرما تحت فشار بگذارد.

ما همچنین خاطرات کورنی چوکوفسکی^۱، نویسنده تاریخ ادبیات، مقاله‌نویس، مترجم برجسته و استاد بی‌چون و چرای ادبیات کودکان را در اختیار داریم. او برخلاف مرژکوفسکی دوست گورکی بود، مقاله‌هایی پرشور درباره‌اش نوشته بود و در مؤسسه انتشاراتی و اتحادیه‌های ادبی با وی همکاری می‌کرد. چوکوفسکی با رنجی آشکار، چنانکه گویی خود را به خاطر ضعف نشان دادن سرزنش می‌کند، در خاطراتش نوشته است که به ناچار از گورکی خواهش کرده است تا «جیره»‌اش را افزایش دهد زیرا باید نیازهای خانواده‌ای هفت نفری را تأمین کند که حتی طعم سیب‌زمینی را (که در آن زمان به همراه نان غذای اصلی روسها به شمار می‌رفت) و ظاهر جورابه‌های بدون سوراخ و کفشهای پاره نشده را فراموش کرده است.

1. Kornei Tchoukovski.

البته سقوط وحشتناک اقتصاد روسیه گناه گورکی نبود. اما ظاهراً او نمی‌توانست بفهمد که چرا روشنفکران مستعد و همکاران دیروزش از دریافت چنین صدقه‌هایی از وی احساس شرمساری می‌کنند. او به موقعیت خود به عنوان نیکوکار و نجات‌دهنده مفتخر بود و از آن لذت می‌برد. آنهایی که چشم داشتند به راحتی می‌دیدند که شکاف بین گورکی و روشنفکرانی که به دست او نجات می‌یافتند تا چه اندازه بزرگ شده است. اما خود گورکی آن را نمی‌دید، نمی‌توانست آن را ببیند یا حتی شاید نمی‌خواست ببیند. احساس خواری روشنفکران رو به فزونی بود. برخی احساسشان را به صدای بلند بیان می‌کردند و سایرین - که نگران زندگی خود و وابستگی‌شان بودند - خشمشان را فرو می‌خوردند.

وقتی که ما همه نیکوکارهای گورکی را در آن سالهای قحطی، جنگ داخلی (۱۹۲۰-۱۹۱۸) و ترور مجسم می‌کنیم و «ناسپاسی رذیلانه» روشنفکران بورژوا را به یاد می‌آوریم، دودلی بر ما چیره می‌شود. عقل سلیم هزار بار به گورکی حق می‌دهد و بدگویان او را هزاربار ناحق می‌داند. اما وقتی مسأله در عرصه‌ای اخلاقی و روانی مطرح شده باشد مفاهیم «حق» و «ناحق» چندان مناسبی ندارد. پرسش این است که آیا رنج روحی دارای اهمیت است یا آنکه در قرن فجایع عظیم اجتماعی اصلاً موضوعی به نام رنج روحی مطرح نیست؟ آیا کسی که دچار گرسنگی و سرما است و در لبه پرتگاه قرار گرفته است هنوز دارای وجدان و شرف است یا آن که این مفاهیم به شکم‌سیرها و پولدارها تعلق دارد؟ گورکی در بین روشنفکرها کار می‌کرد اما ذهنیتش روشنفکرانه نبود. او مطابق سنتهای تاریخی محیطی که از آن برخاسته بود، صمیمانه می‌اندیشید که مهمترین جنبه زندگی همان خوب خوردن و خوب پوشیدن است و باقی امور جنبه فرعی و اختیاری دارد. نجات‌دهنده و نجات یافتگان با هم تفاهم نداشتند، زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند و ساختارهای روانیشان نامتشابه بود. اختلاف روشنفکران با گورکی از آنجا ناشی می‌شد که روشنفکران بینوا خود را اسیر دست تازه به دوران رسیده‌ای می‌یافتند که بر اریکه قدرت تکیه زده بود.

به نظر می‌رسد که ملاحظاتی از این گونه توجه گورکی را جلب نمی‌کرد. او در فعالیت‌هایش به اصولی دیگر پایبند بود: او با این اطمینان که به روسیه خدمت می‌کند هر آنچه به نظرش خوب می‌رسید انجام می‌داد. به طور قطع در آن شرایط

هیچ کس دیگری نمی توانست آنچه گورکی برای انجام دادنش را داشت، صورت دهد. هیچ یک از نویسندگان یا دانشمندانی که به همکاری با حکومت شوروی پرداخته بودند، به اندازه گورکی شهرت و اعتبار نداشتند. هیچ یک از آنها نمی توانست به اندازه گورکی از روابط صمیمانه اش - هر چند صمیمیتی غیر واقعی - با رهبر عالی کشور بر خود بیابد. هیچ کس غیر از گورکی نمی توانست چنان اختیارات گسترده و چنان امکانات مالی چشمگیری را به دست آورد.

گورکی برای کمک گرفتن در کارهایش فقط فرصت طلبها یا به قول خانم زینایدا هیپیوس^۱ شاعر معروف «مشتی چاپلوس حقیر و سودجو» را به دور خود جمع نکرده بود. در اطراف او علاوه بر چندین نویسنده، دانشمندانی بلند پایه دیده می شدند که اعتباری عظیم و شهرتی نیکو داشتند. کافی است که بگوییم جیره های غذایی دانشمندان را نه فقط گورکی که شخصیتهایی جهانی همچون الکساندر فرسمن^۲ زمین شناس، سرگئی اولدنبورگ^۳ خاورشناس، ولادیمیر تونکوف^۴ فیزیولوژیست، آلبرت پینکوویچ^۵ استاد تعلیم و تربیت توزیع می کردند. همکاری این افراد با گورکی وی را در اشتباهش پابرجاتر و به ادامه کارش ترغیب می کرد.

وانگهی، مقاومتها و مخالفتهایی که در گذرگاههای قدرت گورکی شکل می گرفت، نیروی مضاعفی را در وی برمی انگیخت. نکته جالب آنکه هیچ یک از طرفین به گورکی اعتماد نداشتند: روشنفکرانی که وی مدافع و منجیشان بود تنها کسانی نبودند که او را به چشم مزاحمی می نگریستند که در امور دیگران مداخله می کند و اختیاراتی را مدعیانه غصب کرده است. واکنش روشنفکران نسبت به گورکی جنبه احساساتی و اخلاقی داشت، اما واکنش مقامهای حکومتی بر مصلحت اندیشی استوار بود. لنین که می دانست گورکی شخصیتی هیجانی و غیر قابل پیش بینی است، می کوشید از وی حداکثر استفاده را ببرد بی آن که او از کنترل خارج شود یا برای خدماتش پاداشی بیش از حد دریافت کند.

مسأله ای زمین شناختی یا حتی فنی روابط گورکی را با حکومت و به طور کلی مجموعه فعالیت های اجتماعی او را تحت تأثیر قرار داده بود. گورکی در

1. Zinaida Hippus.

2. Alexander Fersman.

3. Serguei Oldenbourg.

4. Vladimir Tonkov.

5. Albert Pinkevitch.

پتروگراد ساکن بود. فرهنگستان علوم و همهٔ مؤسسات آن و در نتیجه دانشمندان نیز در پایتخت پیشین به سر می‌بردند. به این جمع باید اغلب نویسندگان، هنرمندان و موسیقیدانهایی را بیفزاییم که کمکهای گورکی را دریافت می‌کردند. باری، حکومت و کلیهٔ دستگاه سیاسی - اداری آن در مسکو مستقر بود. در آن زمان در کارها از نامه و تلفن به خصوص به علت فن‌آوری ضعیف آن دوران زیاد استفاده نمی‌شد. فقط ارتباطهای مستقیم و شخصی ممکن بود در مقابل دستگاه اداری رو به گسترش بلشویکها نتیجه‌ای در برداشته باشد. گورکی اغلب به خاطر مسائلی گاه واقعاً پیش پا افتاده ناچار بود به مسافرتی هفتصد کیلومتری تا مسکو تن در دهد.

این سفرها با هر عنوانی که صورت می‌گرفت، همیشه از لحاظ گورکی اسباب سرافکنندگی به شمار می‌آمد. او ناچار به درخواست و تمنا و تضرع نزد کسانی می‌شد که فروتنیشان در قبال وی خیلی هم مؤدبانه نبود. بسیاری از اوقات ماریا آندرییوا که از گورکی به لنین بسیار نزدیکتر بود، به کرملین تلفن می‌زد تا خبر سفر گورکی را اعلام کند و نیز مطمئن شود که لنین حاضر است وی را شخصاً و در «اولویت» دیدارهایش بپذیرد. خودرویی در ایستگاه راه‌آهن منتظر گورکی بود تا او را به کرملین ببرد. در آنجا لنین خوشحال و خندان تا آستانهٔ دفتر کارش به پیشواز گورکی می‌آمد. اگر کس دیگری به جای گورکی بود شاید از این موقعیت غرق در لذت می‌شد، اما او احساسی جز خشم نداشت. خشم او نه به خاطر این ملاقاتها بلکه به خاطر نوع روابطش با لنین بود که به رغم میلش آن را پذیرفته بود. گورکی از جریحه‌دار شدن غرورش رنج می‌برد بی‌آنکه حتی یک لحظه بیندیشد که ممکن است دیگران هم در ارتباط با خود وی چنین رنجی را متحمل شوند.

به علاوه، در پتروگراد زینوویف که قدرتش را از دوست صمیمیش لنین - اگر عبارت «دوست صمیمی لنین» معنایی داشته باشد - می‌گرفت، حکومتی تقریباً مطلق برقرار کرده بود. زینوویف گورکی را به شدت تحقیر می‌کرد و او را دشمن دوست‌نمایی می‌دانست که از دشمنان حکومت شوروی حمایت می‌کند. زینوویف ظاهراً خیرخواهی مفرطی نسبت به گورکی ابراز می‌کرد اما در عمل هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به او از دست نمی‌داد. متقابلاً، گورکی نیز در ارتباط با زینوویف احساساتی مشابه داشت اما برای ضربه زدن به او از هیچ

امکانی برخوردار نبود. گورکی حتی ناچار بود برای استفاده از اختیاراتش و اجرای تصمیماتی که در مسکو اتخاذ می‌شد، نزد زینوویف به تواضع و تمنا بپردازد. زینوویف سدّ راه گورکی می‌شد و با کارآیی هر چه تمامتر برتری قدرت محلی را بر قدرت مرکزی که بعدها در اتحاد شوروی امری معمول شد، به رخ وی می‌کشید.

کشمکش بین زینوویف و گورکی فقط از علل ایدئولوژیک و سیاسی ناشی نمی‌شد. در واقع این گونه توجیهاات بر نفرت شخصی عمیقی سرپوش گذارده بودند. برخی شرایط موجب شده بود که منافع گورکی و ماریا آندرییوا دقیقاً در مقابل منافع خویشاوندان زینوویف واقع شود.

زلاتا لیلینا^۱ (برنشتاین)^۲، همسر زینوویف همراه لنین در تبعید زیسته بود و با نادژدا کروپسکایا^۳ (همسر لنین) از سال ۱۹۰۸ سمت دبیر کمیته مرکزی حزب بلشویک را عهده‌دار شده بود. خانواده زینوویف در همان واکن مهر و موم شده لنین از سویس به روسیه بازگشت. این ارتباط نزدیک خانواده زینوویف با لنین به علاوه برخی خصوصیات اخلاقی آنها، چنان تکبری در اعضای این خانواده برانگیخته بود که گورکی را از خشم دیوانه می‌کرد.

اوضاع وقتی پیچیده‌تر شد که زینوویف همسرش را به ریاست بخش آموزش عمومی شهرستان منصوب کرد. زلاتا که در این منصب مقام مافوق گورکی و ماریا آندرییوا در برخی زمینه‌ها به شمار می‌رفت، از کارشکنیهای مداوم برای ماریا آندرییوا خودداری نمی‌کرد. ماریا آندرییوا روزی طی نامه‌ای به لونا چارسکی بی‌آنکه به احساسات شخصی خود نسبت به زلاتا لیلینا اشاره‌ای کند، به شرح موضوع پرداخت. لونا چارسکی که کمیسر خلق در آموزش عمومی بود، مقام مافوق زلاتا لیلینا به شمار می‌رفت اما به شدت از این زن حساب می‌برد. ماریا آندرییوا در نامه‌اش نوشت: «گورکی چنان از لیلینا متنفر شده است که حتی نمی‌خواهد اسمش را بشنود. شما خواهید دید که طرف شدن با او چقدر سخت است.»

یکی دیگر از خویشاوندان زینوویف به نام ایلینا یونوف (برنشتاین) که برادر زلاتا لیلینا بود به سمت مدیر انتشارات شورای پتروگراد منصوب شده بود. وی

1. Zlata Lilina.

2. Bernstein.

3. Nadejda kroupskaia.

در این حرفه خود را در تقابل مداوم با گورکی می‌یافت و او را رقیبی نیرومند می‌دانست که به لطف روابطش با لنین بودجه‌های انتشاراتی را به چنگ می‌آورد. و بالاخره، ساموئل زاکس^۱ شوهر لیا رادومیسلسکایا^۲، خواهر زینوویف، که با نام مستعار گلادف^۳ مطلب می‌نوشت، ریاست اداره گوسیزدات^۴ (انتشارات دولت) را در مسکو برعهده داشت. گوسیزدات در آن زمان تنها سازمان انتشارات دولتی در سراسر کشور بود و گورکی قانوناً ناچار بود هرگونه فعالیت انتشاراتی را منحصرأ تحت نظارت و با مشارکت این اداره انجام دهد.

به این دسته سه نفری «گورکی ستیزها» باید نام اولگا داویدوونا کامنوا^۵ (برونشتاین)^۶، خواهر تروتسکی، را نیز اضافه کنیم. اولگا با لو کامنف، رئیس شورای مسکو و عضو پولیتبوروی کمیته مرکزی حزب بلشویک ازدواج کرده بود که نزدیکترین دوست زینوویف شمرده می‌شد. اولگا کامنوا رئیس بخش تئاتر کمیساریای خلق برای آموزش عمومی بود و در سلسله مراتب اداری بر ماریا آندرییوا برتری داشت. اولگا در واقع نوعی مقام رابط بین ماریا آندرییوا و لونا چارسکی بود که به نوبه خود از ماریا آندرییوا از زمان مهاجرتش به کاپری متنفر بود. این تنش در سبد خرچنگها بازتابی فاجعه‌بار در عرصه کارهای عملی داشت. البته تمامی این منازعات شخصی چنان وانمود می‌شدند که گویی اختلافهایی هستند که از آرمانگرایی پرهیزگاران هر یک از افراد ناشی شده‌اند.

احساس کامنف نسبت به گورکی همچون لونا چارسکی بیشتر آمیخته به تمسخر بود تا به تنفر. اما هم کامنف هم لونا چارسکی سرسختانه با ماریا آندرییوا مخالفت می‌ورزیدند و واکنش ماریا نیز به آنان متقابلاً دشمنانه بود. ماریا آندرییوا به درستی معتقد بود که هنرمندی حرفه‌ای برای اداره تئاترهای روسیه صلاحیت بیشتری دارد تا اولگا کامنوا، «انقلابی حرفه‌ای» که دار و ندارش دیپلمی بود که از یک مدرسه گمنام پرستاری گرفته بود. ولادیسلاو خداسویچ شاعر سخنانی را از اولگا کامنوا نقل کرده که با صراحتی کم‌نظیر ادا شده است. اولگا در ملاقات با خداسویچ در فوریه ۱۹۲۰ به وی گفت: «من از معاشرت شما با گورکی در تعجبم. او فقط حامی آدمهای متقلب است و خودش هم

1. Samuel zaks.

2. Lia Radomyslskaia.

3. Gladnev.

4. Gosizdat.

5. Olga Davydovna kameneva.

6. Bronstein.

متقلبی بیش نیست. اگر ولادیمیر ایلیچ لنین نبود او مدتها پیش در زندان پوسیده بود!»

از چهار نفری که بر شمردیم گورکی بیشتر با گلادنف در ستیز بود و او را همچون همه کارکنان گوسیزدات شخصی «حقیر» می دانست. دشمنی بین آنها زمانی به اوج رسید که کمیته مرکزی مجوز تشکیل سازمان انتشارات خصوصی را صادر و گورکی را به ریاست این سازمان تعیین کرد. مدیریت اجرایی این سازمان را زینووی گرژبین^۱، دوست قدیمی گورکی عهده دار شد که کاریکاتورستی مشهور، کلکسیونری بزرگ و ناشر بود.

برنامه های جاه طلبانه گورکی که مدعی بود می خواهد بازار را غرقه در گلهای سرسبد ادبیات و علوم جهانی کند، به علت فقدان تجهیزات فنی و به عبارت بهتر فقدان چاپخانه های آماده محکوم به شکست بود. کمیته مرکزی پیشنهاد گورکی را برای چاپ کتابها در خارج از روسیه پذیرفته بود. برای اجرای پیشنهاد گورکی روندی حقوقی در نظر گرفته بودند که به این ترتیب بود: گوسیزدات کتابها را به مؤسسه گرژبین (و در واقع به گورکی) سفارش می داد. این سفارشها منحصراً طبق فهرستی صورت می گرفت که گوسیزدات پیشتر با هماهنگی کمیساریای آموزش عمومی تهیه کرده بود. به عبارت دیگر، به بهانه حمایت از گورکی آزادی او را در انتخاب کتابهایی که قرار بود منتشر شود، محدود می کردند. سانسور نه تنها بر دست نوشته ها و کتابها که بر همان فهرست اولیه هم اعمال می شد. با تحمیل این شرایط خفت بار بود که شورای کمیسرهای خلق حاضر شده بود اعتباری نیم میلیون مارکی «برای چاپ دست نوشته ها، کتابها و جزوه ها» به گرژبین اعطاء کند.

اما همین توافق مسخره موجی از اعتراضها را در بین گردانندگان گوسیزدات برانگیخت و روابط گورکی و گلادنف را بیش از پیش وخیم کرد. گلادنف طی نامه ای به لنین که اخیراً «علنی» شده است، در مورد گورکی نوشت: «او آشکارا در برابر چشمان ما توبه نامه اش را برای روزی که ما احتمالاً شکست بخوریم آماده می کند. من بسیار ناراحتم که می بینم شما کسی را طرف اعتماد قرار داده اید که به اعتقاد من دقیقاً ضد شما است.» ولی لنین به گورکی هیچ اعتمادی نداشت، بلکه

1. Zinovi Grjebine.

از جنبه تاکتیکی ناگزیر بود به او امتیازهایی بدهد تا وی را در جرگه ملازمان سیاسی خود حفظ کند.

افزون بر این، بسیاری از نویسندگان بینوا که ناچار بودند نوشته‌هایشان را در ازای لقمه‌ای نان به گرژبین واگذار کنند، تحقیری کین‌توزانه نسبت به گورکی و مؤسسه انتشاراتیش ابراز می‌کردند. مرژکوفسکی در آن هنگام نوشت: «گرژبین، دست‌نشانده اصلی گورکی، با شیادی ادبیات روسیه را غارت کرده است. حتی نویسندگانی هست که دستمزدش را نه با پول که با سیب‌زمینی یخ‌زده پرداخت کرده‌اند.»

حتی برخی نزدیکان گورکی - ماریا آندریووا، کریوچکوف و ماکس - با پیروی از موضع مقامهای حکومتی در اردوگاه دشمنان گرژبین جا گرفته بودند. آنها نیز علیه وی دسیسه‌چینی می‌کردند و هر فرصتی را برای فشار آوردن بر گورکی غنیمت می‌شمردند. اما او دلیرانه در کنار گرژبین پایداری می‌کرد.

گورکی سرانجام به سرنوشت محتوم همه کسانی دچار شد که برای آشتی دادن آشتی‌ناپذیرها به میانجیگری برمی‌خیزند. هر دو طرف به او بدگمان بودند. «مرژکوفسکی»ها از وی تنفر داشتند و طردش می‌کردند، «لنین»ها او را تحمل می‌کردند تا همچنان مطیع ایشان باشد. فقط رمانتیکها - بیشتر شامل دانشمندان تا نویسندگان - که به دسیسه‌بازیهای سیاسی بی‌اعتنا بودند، همچنان شیفته آرمانشهر گورکی بودند که می‌خواست ملتی پرجمعیت، بینوا و تقریباً یا حتی کاملاً بی‌سواد را به قافله فرهنگ جهانی ملحق سازد.

بوریس رایکوف^۱، زیست‌شناس، سالها بعد به توصیف جلسه‌هایی پرداخت که در خانه گرژبین تشکیل می‌شد. خانه گرژبین که به سالن تحریریه تبدیل شده بود به نحوی باشکوه با تابلوهایی از بنوا^۲، کوستودیف^۳، سودیکین^۴، لویتان^۵ و ویتترینهایی انباشته از کریستالهای ونیز و ظروف گرانهای چینی متعلق به قرن هژده تزئین شده بود. رایکوف نوشته است: «آن روزها دوره برنامه‌های هیجان‌انگیز و دورنماهای باشکوه بود، دوره‌ای که ما گمان می‌کردیم می‌توانیم با یک حرکت انقلابی خورشید فرهنگی بی‌نظیر را در

1. Boris Raikov.

2. Benois.

3. Koustodiev.

4. Soudéikine.

5. Levitan.

سراسر کشور به درخشش درآوریم. اما دورنمای واقعی در آن سوی شیشه‌های خانه همچون دورنمای نوسکی^۱ تیره و جذام زده بود؛ ترامواهای یخزده از حرکت بازمانده بودند، فروشگاهها متروک و خالی بودند و مردم در حالی که سورتمه‌هایشان را در پی می‌کشیدند به زحمت از میان توده‌های برف راهی برای خود می‌گشودند.»

این گونه خیال‌پروریها نزد مصلحت‌اندیشان کرم‌لین تنها لبخندهایی استهزاآمیز را برمی‌انگیخت. دسیسه‌گران بلشویک نبرد نابرابر گورکی را با ایل زینوویف و دارودسته وی به چشمی دیگر می‌نگریستند. نامه‌های گورکی به لنین که طی سه ربع قرن در بایگانیهای محرمانه پنهان بودند و اخیراً در دسترس قرار گرفته‌اند، نکات تازه‌ای را در مورد این منازعات ارائه نمی‌کنند اما به خوبی نشانگر طرز فکر گورکی در این باره هستند. دو قطعه از مکاتبات او را با لنین که مورخان تا سالهای دهه نود از آن بی‌اطلاع بودند، در اینجا می‌آوریم.

قطعه اول: «حالا همه زحمت‌های من به باد رفته است. اشکالی ندارد. اما بالاخره من هم برای میهن و انقلاب اندک ارزشی دارم و بیش از آن سالخورده‌ام که اجازه دهم مسخره‌ام کنند و چنین احمقانه و تحقیرآمیز به کار من بنگرند. من از کار کردن و صحبت کردن با زاکس (گلادف) و همپالکیهایش خودداری می‌کنم. من از این بلبشو خسته شده‌ام.»

قطعه دوم: «انواع اتهامها، ناشایستترین پرخاشها و وقیحانه‌ترین دشنامها در جامعه رواج یافته‌اند. این زشتیها حالا امری عادی به شمار می‌روند و بی‌آنکه واکنشی را برانگیزند تنها اسباب تفریح مردم شده‌اند.

«گرژبین وضعی دیگر دارد. او را به رذیلانه‌ترین شکل آزار می‌دهند. او را از هیچ چیز بی‌بهره نگذاشته‌اند: بهتان، غیبت، حسادت، خصومت؛ جنایتی نیست که او را بدان متهم نساخته باشند. گرژبین دیوانه‌وار کار می‌کند و ممکن است حتی جاننش را بر سر کار خود بگذارد، زیرا بهتان‌گاه ابعادی شیطانی پیدا می‌کند.» البته شما فکر می‌کنید که من زود فریب می‌خورم، که من خیلی ساده هستم و غیره. نه، نگران نباشید، من انسانها را به همان خوبی که شما می‌شناسید، می‌شناسم.

«گرژبین در خانواده‌ای بزرگ شده است که اعضای آن نه تنها نمی‌دانستند

کتاب چیست، بلکه حتی به روسی هم سخن نمی‌گفتند. دوران کودکی او در بینوایی وحشتناک و جهالت سپری شد و او تا سیزده سالگی حتی الفبا را یاد نگرفته بود. من سماجت ناب یهودی و عزم او را در «ادامه دادن به راهش» تحسین می‌کنم. همه اینها شایسته احترام است و نه سزاوار آزار و شکنجه.

«من مطمئنم که اگر قدم به قدم برایش مانع تراشی نکنند، اگر به شایعات رقبای مفتری و حسودان توجه نشود، گرژبین کارهایی بزرگ صورت خواهد داد. «ماجرای» گرژبین به تدریج می‌رود که به ماجرای بیلیس^۱ تبدیل شود و این موضوع آخری مرا بیشتر خشمگین کرده است.»

«این موضوع آخری» کاملاً تعجب‌برانگیز است. زیرا همه مخالفان گرژبین (که در واقع قصدشان مخالفت با گورکی بود) یهودی بودند. کرم‌لین‌نشینان از همان موقع می‌دانستند که می‌توانند در زمان مناسب از برگ برنده یهود ستیزی استفاده کنند. زیرا این برگ برنده برای تأثیرگذاری بربخشی از اذهان عمومی بسیار مفید بود. آنها می‌توانستند چنین القاء کنند که گرژبین یهودی به چپاول نویسندگان روس اکتفاء نکرده و به غصب و اتلاف پولهای پرولتاریا و زحمتکشانشان روسیه پرداخته است.

به طور کلی، گورکی همیشه علاقه‌ای آمیخته به تعصب به یهودیان روسیه ابراز می‌کرد. او در سال ۱۹۱۵ یهودیان را «یاران جانی» خود می‌خواند و داوطلبانه عریضه‌هایی را امضاء می‌کرد که مردم را به دفاع از یهودیان در هر مکان و هر شرایط فرا می‌خواندند. او همراه با ایوان تولستوی، شهردار پتروگراد، در انجمن مطالعه زندگی یهودیان فعالیت می‌کرد و محافلی ادبی را برای کمک به یهودیان نیازمند و مجروحان جنگی یهودی ترتیب می‌داد. گورکی یک سال پیش از انقلاب نوشت: «من از قدرت روحی قوم یهود، آرمانگرایی شجاعانه و ایمان تزلزل‌ناپذیر این قوم به پیروزی خیر بر شر و امکان سعادت دنیوی در شگفتم. قوم یهود خمیرمایه باستانی و توانمند جامعه بشری است که با تولید اندیشه‌ای پرشور و شرافتمند در میان انسانها، روح آنها را به غلیان درآورده و آرزوی نیل به خیر را در آنها کاشته است.»

۱. اشاره به محاکمه‌ای ضد یهودی که در سال ۱۹۱۳ در شهر کیف بر پا شد. بیلیس (Beilis) در آن محاکمه تبرئه شد. (یادداشت مترجم فرانسه)

وقایع فوریه ۱۹۱۷ گورکی را امیدوار ساخت که سرانجام به یهودستیزی در روسیه پایان داده خواهد شد. اما یهودستیزی در اکتبر ۱۹۱۷ به نحوی شگفت‌آور اوج گرفت. علت اصلی این امر وجود تعداد بسیاری یهودی در جرگه بلشویکها بود که گورکی نیز از آنها تنفر داشت. اما آنچه مخصوصاً موجب خشم گورکی می‌شد تمایل بلشویکهای یهودی به سوءاستفاده و قبحانه از احساسات یهودستیزانه برخی از گروههای مردم بود.

تصادفی نیست که گورکی به شیوه‌ای بسیار نمادین دو مقاله آخر از رشته مقاله‌های اندیشه‌های نابهنگام را دقیقاً به همین موضوع اختصاص داده است.

۲۰ مه ۱۹۱۸: «چقدر یهودستیزی این اسب لاغر مردنی و تنبل تنفرآور است! «من بارها به یهودستیزها یادآوری کرده‌ام که اگر یهودیان بهترین و راحت‌ترین موقعیتها را در زندگی کسب می‌کنند به خاطر توانایی و انرژی فوق‌العاده آنها در کار، به خاطر عشق آنها به «عمل» و قدرتشان برای تشخیص کار خوب است. تقریباً همه یهودیان بهتر از روسها کار می‌کنند. ناراحت شدن از این حقیقت احمقانه است. ما باید از آنها سرمشق بگیریم. یهودستیزها یاوه سخن می‌گویند. یگانه علت دشمنی آنها با یهودیان آن است که یهودیان به وضوح در کار از سایرین بهتر، ماهرتر و مستعدترند.»

۱۸ ژوئن ۱۹۱۸: «یهودستیزی زنده است و آهسته و محتاط سرکشیش را بلند می‌کند، صغیر می‌کشد، بهتان می‌زند و کف زهرآلوده کینه تفت می‌کند. «من در نهایت حیرت اطمینان یافته‌ام که توده یهودیان محبت منطقی بیشتری به روسیه نشان می‌دهند تا بسیاری از روسها.»

«معادله «یهودی مساوی با بلشویک» معادله‌ای احمقانه است که از غرایز حیوان شناختی روسهای سرخورده ناشی شده است. به اعتقاد من جار و جنجالهای بهتان‌آمیز یهودستیزان راه به جایی نخواهد برد.»

کوچکترین اذیت علیه یهودیان و هرگونه درخواست برای کمک به آنها حتی در صورتی که همچون فردی غیریهودی مورد آزار قرار می‌گرفتند، واکنش فوری گورکی را برمی‌انگیخت.

او طی نامه‌ای به زینوویف، دشمن قسم‌خورده‌اش، نوشت: «از اوکراین برای من نوشته‌اند که مقاله‌های من درباره یهودیان و حکایت «یهودکشی» من در آنجا اهمیت یافته‌اند و نسخه‌های آنها دست به دست می‌گردد.»

«شاید بهتر باشد که به رفیق یونوف توصیه کنید دوست هزار نسخه از کتابهای مربوط به یهودیان را چاپ کند و به کیف ارسال کند. باید به سرعت اقدام کرد.»^۱

نامه گورکی به زینوویف:

«گریگوری افسه یوویچ^۲ عزیز!

«اجازه دهید از شما خواهش کنم اخطاری را که به سائول موئیسیویچ گینزبورگ^۳ برای تخلیه منزلش ظرف یک هفته داده‌اید، لغو کنید.

«این کار عملاً غیرممکن است، زیرا گینزبورگ کتابخانه‌ای بزرگ شامل ده هزار جلد کتاب دارد که عمدتاً به زبان ایدیش^۴ و مربوط به تاریخ قوم یهود هستند. گینزبورگ مؤلف مجموعه‌ای چهارجلدی از رسالات تاریخی به نام تجربه‌های زیستن و نیز کتاب تاریخ قوم یهود در پانزده جلد است که انتشارات میر آنها را منتشر کرده است. او همچنین دبیر نشریه‌ای عبری زبان به نام جنگ سرخ است.

«گینزبورگ شخصی دانشمند و خبره‌ای بلندپایه و صلاحیتدار در تاریخ قوم خود است. اخراج او حاصل همه زحمتهایش را خراب می‌کند. البته به طور موقت. و به علاوه هزینه‌ای سنگین را بر او تحمیل می‌کند که از عهده وی خارج است.

«من مصرانه از شما خواهش می‌کنم دستور دهید گینزبورگ را راحت بگذارند.»^۵

زینایدا هیپیوس هم در یادداشتهای پترزبورگ خود نمونه‌ای از یهود دوستی خودجوش گورکی را نقل کرده است. در یکی از «کنفرانسهای ملوانان و سربازان سرخ» که در آن دوران مکرراً برگزار می‌شد برخی از سخنرانان سخنانی نیشدار و کنایه‌آمیز درباره‌ی شمار اندک یهودیان در ارتش ادا کردند. شخصی در سالن فریاد کشید: «مرگ بر جهودها!» گورکی از جایش پرید و گفت: «اگر تعداد یهودیان در

۱. با آن که نام زینوویف از مدتها پیش از حریم ممنوعیت خارج شده اما این نامه هنوز هم چاپ نشده است. (یادداشت مترجم فرانسه)

2. Evseievitch.

3. Saul Moisseievitch Guinzbourg.

۴. زبان یهودیان شرق اروپا. - م.

۵. این نامه هم هنوز منتشر نشده است. (یادداشت مترجم فرانسه)

ارتش کم است به خاطر آن است که تعداد آنها اصولاً در همه جا کم است.» به نوشته هیپیوس این واکنش گورکی ابراز تحسینهایی بی پایان را برایش در پی داشت. گورکی پس از کشف آثار یهودستیزی در هجوم تبلیغاتی علیه گرزبین و مؤسسه انتشاراتیش - که به خود وی نیز تعلق داشت - دچار خشمی جنون آسا شد. گورکی به این ماجرا که مستقیماً به وی مربوط می شد دو جنبه دیگر نیز افزوده بود: اختلاف نظر روزافزونی با لنین و کشمکش با زینوویف و طایفه اش که به اوج شدت خود رسیده بود.

گریگوری زینوویف در پتروگراد همچون خودکامه ای با قدرت مطلق حکمرانی می کرد. او نه برای گورکی احترام قائل بود نه برای هیچ کس دیگر و به وجهه ادبی گورکی یا حسن توجه لنین نسبت به وی هیچ وقعی نمی گذاشت. نخستین رویاروییهای خشونتبار بین زینوویف و گورکی مقارن زمانی صورت گرفت که گورکی به نفع بلشویکها تغییر موضع داده و با لنین، همچون دو دلداده که پس از قهری طولانی یکدیگر را باز می یابند، ماه عسلی ثانوی را آغاز کرده بود. زینوویف در پتروگراد به اجرای سیاست «ترور سرخ» که شورای کمیسرهای خلق تجویز کرده بود، مشغول بود. وی در این کار چنان خشونتی نشان می داد که گورکی به صرافت افتاد به وی اخطاری مشابه آنچه به مویسی ولودارسکی^۱ (گلدشتاین)، از فرماندهان بلشویک در پتروگراد (مدافع سرسخت تروریسم که خود نیز بعدها به قتل رسید) داده بود، بدهد. گورکی به زینوویف نوشت: «این گونه اعمال غیرمسئولانه موجب تحریک گرایشهای یهودستیزانه خواهد شد.» البته زینوویف پا را از آن هم فراتر گذاشت.

با این وصف، شرایط آنها را ناگزیر از مکاتبه و مراوده با یکدیگر ساخته بود: گورکی رسماً به زینوویف وابسته بود و زینوویف اخلاقاً به گورکی. شواهد چندانی در مورد روابط شخصی گورکی و زینوویف تا این دوره موجود نیست. اما دفترچه های یادداشت کورنی چوکوفسکی حاوی اطلاعاتی گرانبها در مورد روابط آنها در این دوره است. در یادداشتهای چوکوفسکی همچنین اطلاعاتی کلی درباره جنبه های مختلف اتحاد حزب بلشویک و روشنفکران وجود دارد که تا آن موقع به نهایت استحکام رسیده بود.

1. Moissei Volodarski.

یادداشت ۱۳ نوامبر ۱۹۱۹ در مورد جلسه‌ای که گورکی، زینوویف و یونوف نیز در آن شرکت داشتند:

«کسی گفت که بچه کرگدن‌ها در باغ وحش مرده‌اند. گورکی: «چه چیز برای خوردن به آنها خواهید داد؟» زینوویف: «بورژواها را». و بعد بحثی در این باره شروع شد که آیا باید بورژواها را سر برید یا خیر. بحث کاملاً جدی بود! این اشخاص چه موقع واقعاً رو راست هستند؟ وقتی که خود را انسانهایی شایسته وانمود می‌کنند یا هنگام این‌گونه بحثها؟ گورکی امروز تلفنی با لنین صحبت می‌کرد. لنین قهقهه می‌زد. این مرد همیشه با قهقهه می‌خندد. او قول داد که ترتیب کارها را بدهد و بعد از گورکی پرسید: «راستی چطور شما هنوز زندانی نشده‌اید؟ مردم پتروگراد عزمشان را جزم کرده بودند که شما را به زندان بپندازند.»

۲۹ نوامبر ۱۹۱۹: «روز گذشته در خانه گورکی، خیابان کروئورکسکی. زینوویف نزد گورکی آمده بود. من مقابل خانه از دیدن خودرویی مجلل خشکم زد که یک پوست گرانقیمت خرس را سهل‌انگارانه روی صندلی آن انداخته بودند. من منتظر شدم که زینوویف از خانه گورکی برود. زینوویف از جلویم عبور کرد: خپله و کوتاه قد.»

یادداشت بدون تاریخ: «زینوویف حال آدم را به هم می‌زند. من او را در خانه گورکی دیده‌ام. او با نویسنده‌ها دست نمی‌دهد. روی کاناپه‌ای نشسته بود و برای سلام و علیک با ما حتی از جایش برنخواست.»

در این یادداشتها، گورکی سیاهی لشکری به نظر می‌رسد که نه به بحثهای مربوط به «بورژواها» واکنش نشان می‌دهد نه به بی‌ادبیهای خودکامه پتروگراد. اما البته گورکی سیاهی لشکر نبود. تازه به دوران رسیده‌های سرمست از قدرت در برابر او خودنمایی می‌کردند او با طبع ظریف و حساسش حتماً آنچه را همگان مشاهده می‌کردند، مشاهده می‌کرد و حتماً نسبت به آن واکنشی هر چند درونی نشان می‌داد. اما او خود را در شرایطی قرار داده بود که ناگزیر بود دندان سر جگر بگذارد و زینوویف به خوبی از این موضوع آگاه بود.

بحث دلپذیری که چوکوفسکی را متحیر کرده بود - در مورد سر بریدن بورژواها - فقط یک شوخی صرف از دیکتاتوری نبود که امواج خونهای ریخته شده دیوانه‌اش ساخته بود. فعل «سر بریدن» یکسره بر سر زبان نخبگان بلشویست بود. شرح یکی از ملاقاتهای گورکی و لنین را در مسکو در بایگانی حفظ کرده‌اند:

«ولادیمیر ایلیچ پشت میز کارش نشسته بود و اوراقی را به دقت تمام مطالعه می کرد.»

«گورکی پرسید - آنجا سرگرم چه هستید؟»

«- درباره بهترین شیوه سر بریدن کولاکهای فکر می کنم که گندمشان را برای خلق نمی دهند.»

«گورکی گفت - این هم مشغله ای بدیع است.» - ما همه داراییهای کولاکها را مصادره و خودشان را منهدم می کنیم. اگر آنها در برابر دستورات دولت مقاومت کنند همه شان را ریشه کن می کنیم.»

این یادداشت به دست شخص ولادیمیر بونچ - برویویچ^۱ نوشته شده است که یکی از همکاران نزدیک لنین بود و در نقشه های خونخوارانه رئیسش مشارکت کامل داشت. اما آیا غم انگیز و غافلگیرکننده نیست که گورکی این سخنان را تحمل کرده است؟ چرا وی در را به هم نکوبید و از آنجا خارج نشد؟ مشهور است که وی روستاییان را از بینوایان گرفته تا کولاکهایشان دوست نداشت، اما در عوض هیچ وقت هم به فکر «سربریدن» آنها نیفتاده بود. با وجود این، او حرفهای لنین را می شنید و دم نمی زد. با گذشت سالها سرانجام معلوم شد که چنین تحملی - حتی اگر چنانکه خود وی می پنداشت با بهترین مقاصد صورت گرفته باشد - عواقبی دارد؛ بر روح تأثیر می گذارد و شخصیت انسانی را تخریب می کند.

احساس وابستگی گورکی به زینوویف فقط به زمینه های اجتماعی مربوط نمی شد. زندگی خصوصی گورکی نیز در امان نبود. او در این خصوص ناگزیر از نوشتن نامه ای در ۱۷ فوریه ۱۹۲۰ شد که تاکنون چاپ نشده است و ما آن را در اینجا نقل می کنیم. زینوویف یگانه کسی بود که می توانست مسأله ای چنین دشوار و مهم را برای گورکی حل کند.

«گریگوری افسه یویچ عزیزا

«دکتر مانوخین می گوید که ما کسیم حتماً باید یک ماه استراحت کند. او پس از ورود به مسکو باید کارش را دوباره شروع کند. آیا شما می توانید - این خدمتی شخصی است که من از شما تقاضا می کنم - یک گواهی کار به ما کسیم

1. Vladimir Bontch - Brouievitch.

بدهید دایر بر اینکه او در اینجا مشغول بوده است؟ او حتماً پس از دوره استراحتش در مسکو حاضر خواهد شد.»

گریگوری افسه یوویچ نهایت تلاشش را برای خوش خدمتی به آلکسی ماکسیموویچ^۱ به عمل آورد. «خدمت شخصی» فوراً انجام شد. گورکی با تبانی با زینوویف برای فریفتن حزب محبوب و دولت محبوب شوروی (از یاد نبریم که ماکسیم در آن زمان کمیسر مدرسه نظام در چکا و در خدمت شخص رفیق جرژینسکی بود) به گروگان زینوویف تبدیل می شد. وی از آن پس به زینوویف وابستگی پیدا می کرد که بیش از همه چیز مورد تفرش بود.

آیا به همین علت نبود که گورکی به سرعت راهی پیدا کرد تا ثابت کند که واقعاً رام نشده است و زینوویف نباید از وی توقع اطاعتی برده و او را داشته باشد؟ ناسپاسی گورکی پس از خدمت مذکور برای زینوویف ضربه ای دردناک بود. ما قصد داریم از فصاحتی سخن بگوییم که در ژوئن ۱۹۲۰ رخ داد.

گورکی برای تئاتر «کمدی خلقی» نمایشنامه ای کوچک (که خود وی آن را فیلمنامه نامیده بود) نوشته و در آن برای بدیهه گویی کمدینها جایی بازگذاشته بود. او در این نمایشنامه که اسلووتکوف^۲ جاده نام داشت زبان یکنواخت و تبلیغاتی دیوانسالاری بلشویستی - هنوز اصطلاح نومنکلاتورا^۳ باب نشده بود - را به مسخره گرفته بود. کارگردانی مشهور به نام سرگئی رادلوف^۴ نمایشنامه گورکی را در تئاتر تابستانی باغ جانورشناسی روی صحنه برد. هم کارگران و هم دلواری^۵ که نقش شخصیت اصلی را ایفا می کرد کاملاً به مقاصد مؤلف پی برده بودند. دلواری با موافقت گورکی مطالب انتقادآمیز تندی را در مورد موضوعات روز لابلای سخنان خود گنجانیده بود. زینوویف به تماشای نمایشنامه رفت و به سرعت خود را در نقش اسلووتکوف بازشناخت. شخصیت اسلووتکوف به

۱. نام پدری ماکسیم گورکی. (یادداشت مترجم فرانسه)

2. Slovotekov le trimard.

نام شخصیت اصلی نمایشنامه (اسلووتکوف) در زبان روسی به معنای «هجوم کلمات» است. (یادداشت مترجم فرانسه)

۳. Nomenklatura؛ گروهی که در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق از امتیازها و اختیارات استثنایی برخوردار بودند. - م.

4. Radlov.

5. Delvari.

بسیاری از سردمداران حزب شباهت داشت. نمایشنامه موفقیتی چشمگیر کسب کرد، اما پس از چهار بار نمایش به دستور شخص زینوویف توقیف شد. دستگاه سانسور تزاری هیچ گاه جرأت چنین اقدامی را در قبال گورکی پیدا نکرده بود. ولی دستگاه سانسور شوروی - متجلی در وجود یکی از اعضای علی‌البدل پولیتبورو - این جرأت را در خود سراغ کرد.

زینوویف به توقیف نمایشنامه گورکی اکتفا نکرد. گورکی از روی برخی نشانه‌ها - که به علت زبردست نبودن مأموران زینوویف به آسانی قابل مشاهده بودند - پی برد که مکاتباتش کنترل می‌شود. خداسوویچ در خاطراتش نوشته است: «مأموران زینوویف نامه‌های گورکی را حتی اگر از طرف لنین بود، باز می‌کردند. لنین گاهی پاکت نامه‌هایش را با نخ می‌دوخت و آن را مهر می‌کرد. با وجود این زینوویف به طریقی آنها را می‌گشود. این موضوع را شخص گورکی بعدها برای من تعریف کرد.»

صحت این موضوع مانند دهها و بلکه صدها عمل ناشایست دیگر در اوایل دهه ۱۹۹۰ به طور کامل مورد تأیید قرار گرفت. نامه‌های کنترل شده گورکی را از بایگانیهای ک. گ. ب خارج کردند. نامه‌های لنین به گورکی را پس از کنترل به مقصد می‌رسانیدند، اما نامه‌های گورکی به لنین راهشان به پرونده‌های اداره امنیت ختم می‌شد. در واقع، هیچ نشانه‌ای از اینکه لنین برخی نامه‌های گورکی را پس از تابستان ۱۹۲۰ دریافت کرده باشد، موجود نیست. فقط رونوشتی از این نامه‌ها موجود است که مأموران چکا آنها را گواهی و در بایگانیهای مخفی لوبیانکا حفظ کرده‌اند. نامه‌های خشم‌آلوده گورکی که به آنها اشاره کردیم («من بیش از آن سالخورده‌ام که اجازه دهم مسخره‌ام کنند»، «من از این بلبشو خسته شده‌ام» و غیره) دقیقاً همانهایی هستند که مأموران زینوویف ربوده بودند. بنابراین هیچ اطمینانی نیست که لنین آنها را خوانده باشد. اما مطمئناً زینوویف آنها را می‌خواند در حالی که از جنبه سیاسی لنین و زینوویف کلیتی را تشکیل می‌دادند که حکومت شوروی نام داشت.

وجود نامه‌های گورکی در بایگانیهای ک. گ. ب موضوعی دیگر را نیز آشکار می‌کند. بر رونوشتی گواهی شده نامه‌های گورکی عبارت «پرونده گورکی» دیده می‌شود که حاکی از موضوعی مهم است: گورکی از همان زمان تحت مراقبت امنیتی قرار داشت و این افتخار نصیبش شده بود که پرونده‌ای ویژه

داشته باشد. پرونده ویژه به «بورژواها»، «عوامل طبقه دشمن» یا به طور خلاصه «دشمنان» اختصاص داشت و پرونده گورکی در هر صورت جزو یکی از این سه دسته تلقی می شد.

نکته دیگر آنکه نامه های گورکی به لنین بدون اطلاع لنین سر از لوبیانکا در می آوردند. این نکته ای بسیار مهم است که باید به دقت مورد تعمق قرار گیرد. معنای آن چیست؟ آیا جرژینسکی و زینوویف بیش از جرژینسکی و لنین با هم تفاهم داشتند؟ آیا جرژینسکی و زینوویف می کوشیدند لنین را از نفوذ زیانبخش گورکی دور نگاه دارند؟ هیچ شکی نیست که این امر بدون اطلاع لنین و از برخی جهات به رغم میل وی صورت می گرفت. در غیر این صورت، نامه های خود وی نیز تحت کنترل قرار نمی گرفت.

البته لنین قطعاً می دانست که چکا «پرونده» ای تحت عنوان گورکی تشکیل داده است. او حتماً گزارشهایی در مورد ملاقاتهای گورکی با اشخاص مختلف، مکالمات تلفنی او، مکاتباتش با سایر اشخاص و اظهارنظرهای وی درباره مسائل مهم دریافت می کرد. احتمال بسیار می رود که این گزارشها لنین را بیش از سخنان بی پرده گورکی در دیدارهایشان در مسکو تحت تأثیر قرار داده و رفتار او را نسبت به «مبشر طوفان انقلاب» دگرگون کرده باشد.

«عجب دزدهایی، اگر می دانستید»

گورکی تحمل خلاء را در اطراف خویش نداشت. او از تنهایی می ترسید. هر چند او در نامه هایش صادقانه از تمایلش به انزوا و آرامش سخن می گفت، اما از فقدان زن در کنار خود رنج می برد. او خیلی زود عاشق می شد و البته هیچ کس او را به این علت قابل سرزنش نمی داند.

یک زن نزد گورکی جایگاهی خاص به دست آورد که البته با جایگاه ماریا آندرییوا و یکاترینا پشکوا برابر نبود. آشنایی آنها در کاپری آغاز شد ولی این زن پس از بازگشت گورکی به روسیه توانست - هر چند موقتاً - به زندگی او وارد شود. نام وی واروارا واسیلیونا شایکویچ^۱ و نام دختریش زوبکوا^۲ بود. در شرح حالهای گورکی اشاراتی مختصر به خصوصیات این زن دیده می شود.

ماجرای گورکی و واروارا - که خیلی هم مختصر نبود - در حقیقت داستانی عاشقانه است که در آن گورکی و واروارا دو زاویه از سه زاویه مثلث معروف عشق را تشکیل می دادند. زاویه سوم الکساندر تیخونوف (سر بروف) بود که در آن زمان جزو نزدیکترین همکاران و دوستان گورکی به شمار می رفت. واروارا در سال ۱۹۰۹ در حالی که پسر شش ساله به نام آندرهی داشت با تیخونوف ازدواج کرده بود. آناتولی شایکویچ، شوهر اول وی، پسر و وارث افیم شایکویچ^۳ بانکدار ثروتمند بود. آناتولی که از دین یهود به مسیحیت گرویده و ارتودوکس شده بود همچون بسیاری دیگر از یهودیان پیشین به ضدیهودی مبارزی تبدیل شده بود. آناتولی فارغ التحصیل دو دانشگاه، دانشمند، هنرشناس و خبره ای بزرگ در انواع هنرها به ویژه باله بود. او به انتشار نوشته های فوق

1. Varvara vassilievna chaikévitch.

2. Zoubkova.

3. Efim.

ارتجاعی و تشکیلات راست‌گرای افراطی کمک مالی می‌کرد. آناتولی به لطف ذوق سلیم و امکانات نامحدود مالیش توانسته بود کلکسیون‌های عتیقه فراهم کند که احتمالاً در سراسر روسیه نظیر نداشت. واروارا در شانزده سالگی هنگامی که هنوز دانش‌آموز بود شیفته آناتولی شد و با وی ازدواج کرد. اما در بیست‌سالگی در عین حیرت از اینکه کمترین عشقی نسبت به آناتولی احساس نمی‌کند از او جدا شد و دو سال بعد با الکساندر تیخونوف ازدواج کرد.

آنها عازم کاپری شدند و در آنجا تیخونوف همسر جوانش را به گورکی معرفی کرد. این آشنایی به ضرر تیخونوف تمام شد. واروارا شایکویچ - تیخونوف (منابع مختلف بسته به مورد از وی با نام شوهر نخست یا شوهر دومش سخن گفته‌اند) هژده سال جوانتر از گورکی بود. به علاوه، نام او با نام مادر گورکی (واروارا واسیلیونا) کاملاً یکسان بود و این وجه اشتراک به روابط آنها جذابیتی خاص می‌داد. واروارا زیبایی چهره‌ای کودکانه آمیخته با غروری اشراف‌گونه، نگاهی پرشور و حرکاتی دلفریب را با هم داشت. او لطف و ظرافت و رعنائی خاصی داشت که به وی حالتی فرانسوی یا ایتالیایی می‌داد. همه آنهايي که در خاطراتشان از واروارا یاد کرده‌اند در این مورد اتفاق نظر دارند.

جزئیات روابط گورکی و واروارا در کاپری دقیقاً بر ما معلوم نیست، اما به نظر می‌رسد که پس از دومین جدایی گورکی و یکاترینا، واروارا به طور کوتاه مدت جای ماریا آندرییوا را نزد گورکی گرفته بود. روابط عاشقانه آنها پس از بازگشت به روسیه از سر گرفته شد. نینا، دختر واروارا، تاریخ تولد خود را فوریه ۱۹۱۰ ذکر کرده است. اما نویسنده‌ای به نام نینا بربرووا^۱ تاریخ تولد دختر واروارا را سه سال بعد از این تاریخ ذکر کرده و نوشته است: «معدود کسانی که از روابط عاشقانه واروارا تیخونووا و گورکی بی‌اطلاع بودند، از شباهت شدید نینا و گورکی حیرت می‌کردند. آنچه در ظاهر گورکی کمی زمخت و خشن می‌نمود در چهره نینا با لطف و جذابیت مادرش آمیخته و به بینی نوک برگشته زیبا، موهایی بور و اندامی باریک و متناسب تغییر یافته بود.»

«جمع سه نفری» که در فواصل جداییهای واروارا از تیخونوف و بازگشتهایش نزد وی ادامه داشت، زمانی دراز پایید. گورکی «دوستی نزدیکش» را

1. Nina Berberova.

با واروارا از هیچ کس پنهان نمی کرد، زیرا از ایفای نقش اشخاص توطئه گر خوشش نمی آمد. او برای پسر واروارا که دچار بیماری صرع بود، دلسوزی می کرد و می کوشید کمکش کند. وی طی نامه ای به یکاترینا پشکوا از او خواهش کرد واروارا تیخونووا را با پروفیسور کاشچنکو^۱، روانپزشک اهل مسکو، آشنا کند تا او آندره ی کوچک را معاینه کند. او در نامه ای دیگر که به ماکسیم نوشته بود تا او را به پتروگراد دعوت کند از ماکسیم خواسته بود که تا عزیمت ماریا آندرییوا به مسکو به منزل والدین واروارا برود. اطرافیان گورکی می دانستند که یکاترینا پشکوا همه هوس بازیهای شوهرش را تحمل می کند اما چشم دیدن ماریا آندرییوا را ندارد.

ماجرای تازه گورکی با فراز و نشیبهایی نیز همراه بود ولی نه بر اوضاع خانواده تیخونوف اثر منفی داشت نه بر روابط دو دوست قدیمی که همکاریشان را همچون گذشته ادامه می دادند. آنها سه نفری به مسکو سفر می کردند، سه نفری در انواع کمیسیونها شرکت می جستند و ضیافتهای کوچک سه نفری برگزار می کردند. گورکی فصل تابستان ۱۹۱۷ را همراه زوج تیخونوف و دو فرزندشان در منطقه کوکتبل^۲، در شرق کریمه سپری کرد که شاعران در وصف آن ترانه های بسیار سروده اند. تعیین دقیق دوره های زندگی مشترک گورکی - واروارا و واروارا - تیخونوف امکانپذیر نیست. قطعاً نمی توانیم واروارا را، حتی به طور موقت، همسر گورکی بدانیم. نینا بربرووا در این مورد تعبیری مناسب و ظریف دارد که احساسات هیچ کس را جریحه دار نمی سازد: «زنان مختلفی در دوره های مختلف بر جایگاه کدبانوی خانه در کنار گورکی تکیه زدند.» واروارا واسیلیونا تیخونووا - شایکوویچ از آن جمله بود.

گورکی در سال ۱۹۱۹ در پتروگراد در آپارتمان بزرگ زندگی می کرد که در خیابان کروورکسکی اجاره کرده بود. این آپارتمان بزرگ را اشخاصی پر کرده بودند که گردهم آمدنشان زیر یک سقف تعجب برانگیز بود. ماریا آندرییوا که این آپارتمان را برای گورکی پیدا کرده بود، همچنان در آن سکونت داشت. اندک زمانی بعد، کریوچکوف، منشی ماریا که روابطی غیرکاری نیز با وی داشت در

1. Kachtchenko.

2. Koktebel.

اتاق مجاور اتاق ماریا سکنا گرفت. کریوچکوف ملقب به «په - په کرو»^۱ (حروف اول نام وی) از احساسات دوستانه گورکی برخوردار بود، زیرا گورکی به لطف وجود این شخص خود را از عواقب قطع رابطه با ماریا آندرییوا و تحمل اوقاتی دردناک مصون یافته بود. کریوچکوف نیز مقارن همان ایام همسر و پسرش را ترک کرده بود. آپارتمان گورکی دارای یازده اتاق بود. گورکی چهار اتاق را برای خود نگاهداشته بود (اتاق خواب، کتابخانه، اتاق کار و سالنی برای کلکسیون آثار هنری وی). در اتاقهای دیگر - به غیر از سالن غذاخوری و اتاقهای آندرییوا و کریوچکوف - مردی به نام ایوان راکیتسکی^۲ (ملقب به «بلبل») نقاش ناکام و فدایی و مرید گورکی، دختری مرموز به نام ماریا هاینتز^۳ ملقب به «مولکول» (که معشوقه و سپس همسر تاتلین^۴ نقاش مشهور شد)، والنتینا خداسویچ نقاش (ملقب به «تاجر») و آندره‌ی دیدریکز^۵ («دیدي») شوهرش که وی نیز نقاش بود، سکونت داشتند.

احتمالاً نقش والنتینا خداسویچ (برادرزاده شاعری که چندین بار از او یاد کرده‌ایم) اشغال «جایگاه کدبانوی خانه» گورکی نبود. با این وصف، دعوت گورکی از او و شوهرش برای ترک مسکو و سکونت در پتروگراد تنها از ارادت نویسنده نسبت به شوهر والنتینا ناشی نمی‌شد. گورکی در بهار ۱۹۱۸ به او نوشت: «اجازه دهید پیشنهادی بسیار جدی و سنجیده بکنم: بیابید در پتروگراد زندگی کنید. شما می‌توانید در مجتمعی که دکتر مانوخین در آن زندگی می‌کند، ساکن شوید. [دکتر مانوخین همسایه گورکی بود و گورکی به والنتینا توصیه می‌کرد از معاینات وی بهره‌مند شود]. شما دو اتاق زیبا در اختیار خواهید داشت که می‌توانید در کمال آرامش در آنها به کار پردازید. اگر به پول نیاز دارید به من اجازه دهید به هر میزان که ضروری است تقدیمتان کنم. شما در اینجا تحت مراقبتهای ایوان نیکولایویچ [راکیتسکی] و واروارا تیخونووا قرار خواهید داشت که دوستدار شما هستند، استعدادتان را می‌ستایند و آرزومند شکوفایی کامل آن هستند.»

بد نیست خاطر نشان کنیم که هر چند والنتینا از مدتها پیش متأهل شده بود،

1. Pé - Pé - kru.

2. Ivan Rakitski.

3. Maria Heintze.

4. Tatline.

5. Andréi Didericks.

6. Didi.

در دعوتنامه گورکی هیچ اشاره‌ای به آندره‌ی دیدریکز، شوهر والنتینا، وجود نداشت. با وجود این، زن و شوهر با هم عازم پتروگراد شدند. والنتینا ابتدا ترجیح داد نزد یکی از خاله‌هایش ساکن شود و پس از مدتی زن و شوهر به دو اتاقی که گورکی در اختیارشان گذاشته بود، نقل مکان کردند. والنتینا تا آخر یکی از «دوستان وفادار خانوادگی»، گورکی باقی ماند.

واروارا تیخونوا اوایل فقط زمانی به خیابان کرونورکسکی می‌رفت که ماریا آندرییوا عازم سفر می‌شد. البته ماریا مکرراً به طور طولانی در مسکو اقامت می‌کرد و ورود واروارا به آپارتمان گورکی در این دوره‌ها از هیچ‌کس از جمله شخص آندرییوا پنهان نبود. این دو زن که از یکدیگر خوششان نمی‌آمد به این ترتیب از ملاقاتی که برای هر دو ناخوشایند بود پرهیز می‌کردند. گورکی با تقدیم یکی از کتابهایش به واروارا واسیلیونا شایکویچ (نه تیخونوا) در ژانویه ۱۹۱۸ صراحتاً به ماهیت روابطش با وی اقرار کرده بود.

این عمل گورکی تأثیر خاصی بر زندگی مشترک زوج تیخونوف نداشت. زن و شوهر مدتی دیگر همراه هم در آپارتمان خیابان کرونورکسکی به سر بردند. سپس آقای تیخونوف برای خود دلبندی پیدا کرد و مثلث به‌طور طبیعی به مربع تبدیل شد. کورنی چوکوفسکی در یادداشت‌هایش نوشته است: «معشوقه او [او یعنی تیخونوف] که لباسی قرمز به تن دارد هنگام غروب پیش از پایان جلسه [همکاران انتشاراتی] سر می‌رسد و در اتاق کار منتظرش می‌شود.»

همه در حفظ ظاهر کوشا بودند. همکاری گورکی و تیخونوف به طور عادی ادامه می‌یافت. هنگامیکه انتشارات «ادبیات جهانی» در سال ۱۹۱۹ پنجاهمین سالگرد تولد گورکی را جشن گرفت (البته با یک سال تأخیر، چون گورکی رو به جوانی می‌رفت!)، به نوشته چوکوفسکی «خانواده تیخونوف پول بسیار خرج کردند. آنها کیکهای کره‌ای سفارش داده بودند و به جای شامپانی چای را با جام برای میهمانان آوردند.» تیخونوف دور از گورکی نشسته بود، اما واروارا که جزو کارکنان مؤسسه انتشاراتی بود در کنار گورکی جای گرفته بود. آندرییوا در جشن شرکت نداشت.

این وضعیت سرانجام به پایان رسید. تیخونوف پس از مدتی زنش را هم از خانواده هم از مؤسسه انتشاراتی بیرون راند. به نظر می‌رسد که همسر تیخونوف پس از آن به طور قطعی به آپارتمان گورکی نقل مکان کرد. زینایدا هیپیوس تاریخ

این ماجرا را تابستان ۱۹۱۹ ذکر کرده است. او با لحنی کنایه آمیز نوشته است: «گورکی واروارا را با الماس پوشانده است. حالا چاپلوسها مانده‌اند دنبال چه کسی بدوند: دنبال تیخونوف، دنبال همسر مطرودش یا دنبال ماریا فدوروا». گورنی چوکوفسکی در خاطراتش از الماس سخن نگفته است اما می‌گوید که «گورکی و واروارا برای خرید فرش و عاج به عتیقه‌فروشیها می‌رفتند». البته این خریدها نه فقط برای واروارا که برای خانه مشترکشان بود.

آرامش در اقامتگاه گورکی حکمفرما شده بود، زیرا واروارا برخلاف یکاترینا پشکووا و ماریا آندرییوا زنی خانه‌نشین بود. او خانواده‌اش را دوست داشت و می‌کوشید بیشترین رفاه ممکن را برای گورکی فراهم کند. وانگهی او شخصی آگاه به ادبیات تلقی می‌شد و این تلقی خیلی اشتباه نبود. چوکوفسکی طی حکایتی حال و هوای دورانی را که واروارا «بر جایگاه کدبانوی خانه» گورکی تکیه زده بود به خوبی نشان می‌دهد. نیکولای گومیلیوف^۱، یکی از مشهورترین شاعران آن زمان که فعالانه با گورکی در مؤسسه انتشاراتی و سایر کارهای فرهنگی همکاری می‌کرد، به خیابان کرونورکسکی رفت و آمد داشت. در غرب معمولاً از وی به عنوان «شوهر آنا اخماتووا»^۲ یاد می‌کنند. اما وی فقط شوهر - آن هم شوهر «سابق» در زمانی که از آن سخن می‌گوییم - شاعره‌ای مشهور نبود، بلکه خود نیز از شاعران بزرگ به شمار می‌رفت. حکومت شوروی انتشار آثار وی را طی حدود هفتاد سال ممنوع کرده بود، اما اشعار او در هزاران دفتر خاطرات باقی ماند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. آیا شاعران چیزی غیر از این می‌خواهند؟

چوکوفسکی در دفتر یادداشتهای خصوصیش نوشته است: گومیلیوف نزد من می‌آمد و بعد هر دو پیاده به طرف خانه واروارا و اسیلیونا در محله پتروگراد^۳ راه می‌افتادیم. گومیلیوف برای این دیدارها دو دلیل قانع‌کننده داشت. دلیل اول آنکه می‌خواست شعرهای تازه‌اش را (او در آن زمستان تقریباً هر روز شعر جدیدی می‌سرود) برای واروارا بخواند، زیرا معتقد بود که وی شعر را خوب درک می‌کند (آنها در انتشارات ادبیات جهانی با هم همکاری کرده بودند). دلیل

1. Goumiliou.

2. Anna Akhmatova.

۳. محله‌ای که خیابان کرونورکسکی در آن قرار داشت. (یادداشت مترجم فرانسه)

دوم گومیلیوف شراب بود. در واقع، واروارا انباری از شرابه‌های ایتالیایی داشت. ما از خیابانهای شهر خاموش و آرام عبور می کردیم. هوا مثل هوای کوهستان پاکیزه بود. گورکی تنها کسی بود که حمامی با آب گرم - و بسیار مجلل - در اختیار داشت. نظیر حمام گورکی تا ده کیلومتری هم پیدا نمی شد. واروارا هنگام گوش دادن به شعرهای گومیلیوف معمولاً روی کاناپه‌ای می نشست و شالی کشمیری را دور خود می پیچید. گومیلیوف شرابش را با جرعه‌های کوچک می نوشید و به سیگار بزرگی پُک می زد که احتمالاً هدیه‌ای از واروارا بود. واروارا با اشتیاقی خاموش و آمیخته به بیم شعرهای او را گوش می داد. همه اینها حوالی ساعت پنج یا حتی زودتر، در ساعت چهار صورت می گرفت.

«روزی، در بحبوحه این مراسم با شکوه، صدایی خفه از اتاق مجاور به گوش ما رسید و لحظه‌ای بعد گورکی وارد اتاق شد. او دستپاچه و مضطرب و خمیده‌تر از همیشه به نظر می رسید. او پس از آنکه با حالتی معذب به ما سلام کرد به گومیلیوف گفت: «شعرهایتان خیلی زیبا هستند، مخصوصاً این آخری. یک بار دیگر آن را بخوانید.»

«اما گومیلیوف همان طور که به آرامی خاکستر سیگارش را می تکاند، پاسخ داد:

«- اگر شما از شعر چیزی می دانستید هیچ وقت یک سطر کامل را با تک هجاها پر نمی کردید و یک مصرع از آن «آواز شاهین» را نمی خواندید که دانشجویان اوایل قرن را سرمست می کرد.»

«ظاهراً گورکی که در آن زمان شیفته گومیلیوف بود به زور برخورد مسلط شد و متواضعانه گفت:

«- من و شعر؟ ول کن!»

«من و نیکولای استپانوویچ نگاهی رد و بدل کردیم و خیلی زود اجازه مرخصی خواستیم. کسی برای ماندن به ما اصرار نکرد.»

این نقل قول طولانی اصلاً جنبه اتفاقی ندارد. چخوف می گفت تفنگی که از پرده اول نمایش روی دیوار مشاهده می شود، حتماً باید در پرده سوم شلیک شود. این اتفاق در راه بود.

به لطف وجود همین چوکوفسکی و مقارن همان ایام فصلی تازه در زندگی گورکی آغاز شد که اهمیتی چشمگیر در روند وقایع بعدی زندگی وی داشت. این

فصل با نام زنی آغاز می‌شود که منابع مختلف بنابر دوره‌های مختلف زندگیش با سه نام از او یاد کرده‌اند. ما قصد داریم از ماریا زاکرفسکایا^۱ یا سخن بگوییم که پس از ازدواج اولش بنکندورف^۲ و پس از ازدواج دومش بارون بودبرگ^۳ نام گرفت. آوازه او با انتشار رمانی از نینا بربرووا به نام داستان بارون بودبرگ بر سر زبانها افتاد. این کتاب (با عنوان روسی «زن آهنین») که به چند زبان ترجمه شده است، اثری تخیلی و مغرضانه است، اما دست کم می‌توانیم مطمئن باشیم که انبوهی از وقایع راستین زندگی این شخصیت استثنایی را در بردارد. ما به کمک رمان بربرووا از گم شدن در پیچیدگیهای زندگی گیج‌کننده‌ای در امان می‌مانیم که قبلاً موضوع فیلمی مشهور به نام مأمور بریتانیایی نیز قرار گرفته است. اینک برای آنکه دنباله حکایت انسجامش را حفظ کند ناگزیریم به شماری از این وقایع اشاره کنیم.

ماریا ایگناتیوونا زاکرفسکایا^۴ (که در روسیه و خارج از این کشور به مورا^۵ شهرت یافت) با ایوان الکساندروویچ بنکندورف ازدواج کرده بود که خانواده‌اش از اعیان بالت بودند و خودش بعدها به سمت دبیری سفارت روسیه در برلین منصوب شد. در روسیه کنتهای بلندپایه‌ای زندگی می‌کردند که ماریا با هیچ یک از آنها خویشاوندی نداشت. با این وصف، وی خویش را نزد همه کنتس معرفی می‌کرد. این ادعای زاکرفسکایا داستانی را به ذهن متبادر می‌کند که آندریووا در کاپری سرهم کرده بود: گویی شیفتگی نسبت به اشرافیت دقیقاً گریبان همان کسانی را گرفته بود که ظاهراً باید به آسانی از القاب و عناوین اشرافی چشم می‌پوشیدند.

شوهر مورا پس از انقلاب به دست روستاییان در ملکش در حوالی تالین^۶ کشته شد. مورا در آن زمان در پتروگراد به سر می‌برد تا از آپارتمانشان در برابر چپاولگری و «اشغال» محافظت کند. پرستار کودکان آنها که در استونی باقی مانده بود موفق شد پسر و دختر مورا را پنهان کند و جانشان را نجات دهد. اما بازگشت مورا به استونی ممنوع شده بود. او به کمک خویشاوندان و آشنایانش توانست به گروه کوچک دیپلماتهای خارجی ملحق شود که هنوز از روسیه

1. Zakrevskaia.

2. Benkendorff.

3. baronne Boudberg.

4. Ignatievna Zakrevskaia.

5. Moura.

6. Tallin'.